

۱. نویسندگی و چیرگی بر تاریکی

مارگارت اتوود^(۱)، نویسنده نامدار کانادایی و خالق آثاری همچون «سرگذشت ندیمه»، «چهره پنهان» و «آدم‌کش کور»، در کتابی با عنوان «مذاکره با مردگان»^(۲) از انگیزه‌های نویسندگی و رسالت نویسندگان سخن می‌گوید. این کتاب تلاشی است برای پاسخ به پرسش‌هایی قدیمی درباره سرشت کار نویسندگی و سهمی که نویسندگان در خلق ماهیت این حرفه دارند. پرسش‌هایی نظیر اینکه نویسنده حقیقی کیست و قرار است چه نقشی در جامعه ایفا کند؟ به سبب شغلی که برگزیده چه مسئولیت‌هایی بر عهده دارد؟ آیا نویسنده فقط راوی زندگیست آن گونه که هست یا خالق صورت تازه‌ای از آن و به شکلی که فکر می‌کند باید باشد؟ آیا خادم و ستایشگر هنر زمانه خویش است یا منتقد دلسوزی برایش؟ آیا نویسنده زنده است تا روایت کند یا روایت می‌کند تا زنده بماند؟ آیا قرار است کنشگری فعال در میانه میدان زندگی باشد یا ناظری بی‌طرف که در ساحل سلامت به تماشای رنج دیگران نشسته است؟ رابطه نویسنده با زبان چگونه است؟ چه مسئولیتی در برابر زبان دارد؟ آیا زبان در خدمت اوست یا او در خدمت زبان؟

این کتاب که مجموعه‌ای از شش سخنرانی اتوود درباره تجربه نویسندگی اوست بیش از آنکه به فنون نویسندگی بپردازد درباره «تجربه زیسته‌اش»^(۳) در این عرصه

1) Margaret Atwood

2) Negotiating with the Dead: A Writer on Writing

3) Lived Experience



• مارگارت اتوود

است. درباره این که نویسنده چگونه می‌تواند به کار خویش معنا ببخشد و چگونه در جستجوی یافتن و ساختن هویت واقعی خود باشد. اتوود در مقدمه این کتاب فهرستی از انگیزه‌های نویسندگان فراهم آورده و در پایان به نقشی می‌پردازد که او برای خویش در قلمرو نویسندگی برگزیده است: تلاشی بی‌وقفه برای چیرگی بر تاریکی. اتوود معتقد است نوشتن ربطی به مفهوم تاریکی دارد. تاریکی و وسوسه‌ای که ما را برای کشف خود بر می‌انگیزد. نویسنده در برابر این وسوسه تاب تحمل ندارد و قدم به تاریکی می‌گذارد تا شاید بتواند شمع بر افروزد و چیزهایی در آنجا کشف کند. او می‌گوید هدفش از نوشتن غلبه بر همین تاریکی است و این کتاب روایتی از زندگی اوست در پیمودن این راه. تاکید اتوود در این متن بر احساس و تجربه نویسندگی است که به باور او کمتر به آن توجه شده است. زمانی هم که از همکارانش در این زمینه پرسیده پاسخ‌های دقیقی نشنیده است. اغلب از استعاره‌های مبهم استفاده کرده‌اند. مثلاً احساس آدمی که در موج دریا گرفتار است و می‌خواهد خود را نجات دهد؛ یا احساس کسی که در غار تاریکی به زنجیر بسته شده و فقط روزنی از نور می‌بیند بی‌آنکه از منبع نور آگاه باشد. بعضی‌ها هم گفته بودند احساس راننده‌ای را دارند که در تونلی طولانی می‌راند و در آن سوی تونل روشنایی روز را می‌بینند. از قضا مفهوم تاریکی و تلاش برای رهایی بر آن در اغلب این استعاره‌ها دیده می‌شود. اما اتوود معتقد است این استعاره‌ها کافی نیست و نویسنده

باید عمیقاً به نقش خود در جامعه فکر کند و در سطح فن و تکنیک باقی نماند و به این کلیشه‌ها هم اکتفا نکند. مقاله مفصل‌تری با همین عنوان نوشته‌ام که در شماره اخیر مجله انشا و نویسندگی منتشر شده است.

۲. از خسارت‌های خرده‌خوانی

این روزها شبکه‌های اجتماعی پر از نقل قول‌ها، گزین‌گویه‌ها و نیم‌صفحه‌های برگرفته از کتاب‌ها و آثار مختلف هستند. کافیست چند دقیقه‌ای در اینستاگرام، تلگرام یا رخنانه (فیسبوک) جستجو کنیم و ببینیم که چه مجموعه عظیمی از تکه پاره‌های کتاب‌ها دست به دست می‌چرخند. البته استناد به آثار دیگران در ذات خود نه تنها مذموم نیست بلکه بسیار هم پسندیده است. من خودم به نقل قول‌های آگاهی بخش از نویسندگان و هنرمندان بسیار علاقه‌مندم و معمولاً در نوشته‌هایم به نمونه‌های مرتبط با موضوع استناد می‌کنم. اما هرگز گمان نمی‌کنم که خواندن چند جمله از یک کتاب بتواند جایگزینی برای مطالعه آن باشد. اما متأسفانه همیشه این خطر وجود دارد که انسان با مرور چند گزاره یا یکی دو صفحه از آثار مختلف خود را از مطالعه آن‌ها بی‌نیاز بداند یا تصور کند که از کلیت اثر آگاهی یافته است.

وضعیت فعلی شبکه‌های اجتماعی همچون کتابخانه‌ای به هم ریخته است که زمین آن پوشیده از برگ‌های جدا شده کتاب‌هایی قدیمی است و مراجعان کتابخانه در میان این آشفتگی قدم می‌زنند و گهگاه برگ‌گی از زمین بر می‌دارند و به آن نگاهی می‌اندازند. بعد آن را به گوشه‌ای رها می‌کنند و سراغ برگ دیگری می‌روند. مرور این تکه پاره‌های جدا شده از متن را فعلاً «خرده‌خوانی» می‌خوانم شاید در آینده واژه بهتری برایش پیدا کنم یا شاید شما پیشنهاد بهتری داشته باشید.

تعریفم از خرده‌خوانی این است: «شیوه‌ای نسبتاً رایج از مطالعه در شبکه‌های اجتماعی که خواننده به جای مطالعه متون مستقل به مرور سریع خرده‌هایی از آن‌ها می‌پردازد بی‌آنکه از کلیت آثار مورد آگاه باشد و فقط با استناد به بخش کوچکی از متن درباره دیدگاه نویسنده داوری می‌کند. در خرده‌خوانی انبوهی از مطالب پراکنده در اختیار خوانندگان است بدون فرصتی برای تحلیل آن‌ها و برقراری ارتباط میان بخش‌های مختلف. در نتیجه به جای آنکه مخاطب به دانش یا بینش تازه‌ای دست یابد بیشتر دچار پریشانی ذهن خواهد شد. ضمناً میان این مفهوم با «گزیده‌خوانی» تفاوت وجود دارد. در گزیده‌خوانی خواننده به بررسی آثار موجود می‌پردازد و بر اساس معیارهایی مشخص بهترین عناوین را انتخاب می‌کند که روشی موثر برای مطالعه منسجم است. اما در خرده‌خوانی مخاطب نقشی در انتخاب منبع ندارد و حین

جستجوهای بی‌هدف در شبکه‌های اجتماعی با گزیده‌هایی از مطالب مواجه می‌شود. گروهی نیز در این شبکه‌ها با اهداف گوناگون و معمولاً به قصد سودجویی کانال‌ها و گروه‌هایی برای توزیع این مطالب ایجاد می‌کنند و مروج خرده‌خوانی هستند.

۳. پنج پیامد منفی خرده‌خوانی

نخستین مشکل خرده‌خوانی احتمال مخدوش بودن مطالب نقل شده از آثار است؛ که در اثر بی‌دقتی و گاه اهداف مغرضانه رخ می‌دهد. با رشد شبکه‌های اجتماعی فرصت انتشار مطالب در اختیار انبوهی از کاربران قرار گرفته که در جای خود رخداد مبارکی است. زیرا امروزه هر کسی با یک گوشی موبایل و حداقل دسترسی به اینترنت می‌تواند در انتقال و تولید اطلاعات نقش داشته باشد. اما به دلیل فقدان مهارت‌های سواد اطلاعاتی بسیاری از افراد در معرض خطر نشر مطالب نامعتبر و کذب قرار دارند. در نتیجه یک نقل قول تقلبی منسوب به یک شخصیت مشهور می‌تواند به سرعت به دست هزاران نفر برسد که اغلب آنان زحمت ارزیابی درستی مطلب را به خود نمی‌دهند و ناخواسته در نشر اخبار نادرست شریک می‌شوند. در بسیاری از موارد نیز مطالب نقل شده دقیق نیست و اشتباهات سهوی و گاه عمدی فراوان در این زمینه رخ می‌دهد.

دومین گرفتاری بی‌توجهی یا بی‌اطلاعی خوانندگان از بافت و کلیت اثری است که مطلب مورد نظر از آن نقل می‌شود. این مشکل را می‌توان نوعی بافت‌زدایی^(۱) دانست که معنای بخش بریده شده را متفاوت از آنچه که واقعاً هست نشان می‌دهد. از منظر علم تفسیر یا هرمنوتیک^(۲) هر کلیت معنای خود را از اجزایش می‌گیرد و هر جزء در سایه آن کلیت معنا می‌شود. در نتیجه نمی‌توان بدون توجه به کلیت اثر درباره گزاره‌های آن داوری کرد. داوری بیرون از گفتمان ناقص است. بویژه آنکه خواننده بخواهد یک یا چند گزاره برگرفته از یک متن مفصل را به کلیت آن اثر تعمیم دهد که یک تعمیم نارواست.

سومین مشکل بی‌توجهی به فضای حاکم بر متن است. هر متن در گفتمان خاصی شکل می‌گیرد که الزاماً با گفتمان حاکم بر متون دیگر همسان نیست. مثلاً در قلمرو ادبیات کهن فارسی شاهنامه متنی اسطوره‌ای، حماسی و تاریخی است که بر بنیاد خردورزی و خویشکاری استوار است، اما مبنای غزلیات شمس عشق و عرفان است. بدیهی است که زمینه و زمانه و در نتیجه حال و هوای این دو اثر متفاوت است و مقایسه این دو بدون

1) Decontextualizing

2) Hermeneutics



• دکتر یزدان منصوریان

در نظر گرفتن گفتمان حاکم بر هر یک مقایسه نادرستی خواهد بود. هدف فردوسی و مولانا هم در نوشتن این آثار یکی نبوده است. فردوسی شاهنامه را برای پاسداری از زبان فارسی و حفظ میراث فرهنگی ایران به نظم درآورد، در روزگاری که بیم آن می‌رفت این زبان و این میراث گرانقدر به فراموشی سپرده شود. اما مولانا شورمندانه از دنیای درون و شور و شیدایی عشق سخن می‌گوید. از انسان در معنای عام آن. با همه پیچیدگی‌هایی که در روح و روان اوست. مولوی می‌کوشد مخاطب خود را از اقیانوسی که به آن دست یافته سیراب سازد و دریچه‌های تازه در ذهنش بگشاید. بر همین اساس اصلاح‌شناسی (ترمینولوژی) این دو متن نیز یکسان نیست. مثلاً وقتی مولانا بر عقل می‌تازد مرادش آن عقل مصلحت‌اندیش و محافظه‌کاری است که انسان را از رفتن به راه عشق باز می‌دارد و اساساً با آنچه فردوسی در مفهوم خرد مطرح می‌کند فرق دارد. خردی که فردوسی می‌ستاید سرچشمه نیکی و نیک‌بختی و پاسبان دل و جان آدمی است و ربط چندانی به آن عقل مصلحت‌اندیش ندارد.

چهارمین مسئله نبود پیوند میان بریده‌هایی است که از کتاب‌ها به دست خواننده می‌رسد. در حالی که در بسیاری از موارد فهم بخشی از یک متن در پرتو آگاهی از متن دیگری شکل می‌گیرد که مولف به آن استناد می‌کند. متون مختلف همچون شبکه‌ای در هم تنیده هستند که هر یک هویت خود را در درون آن شبکه گسترده تعریف می‌کنند.

در غیاب این پیوندها فرایند معنابخشی مختل می‌شود زیرا هر اثر جدید همچون نقش تازه‌ای در قالبی بزرگتری است که در طی قرن‌ها بافته شده و نمی‌توان معنای آن را بدون توجه به پیوندی که با سایر اجزا دارد فهمید یا ارزشش را سنجید.

پنجمین پیامد منفی وقتی رخ می‌دهد که خرده‌خوانی در خدمت مغالطه قرار می‌گیرد. مغالطه یا سفسطه به معنای استدلال ناقص یا نادرستی است که گوینده با ترفندی فریبکارانه آن را کامل، درست و منطقی جلوه می‌دهد. خرده‌خوانی زمینی حاصل‌خیز برای رشد مغالطه است و برخی از این روش برای درست جلوه دادن استدلال‌های غلط خود استفاده می‌کنند. مثلاً گاهی در شبکه‌های اجتماعی کسانی برای اثبات ادعای خود به متنی استناد می‌کنند که یا هیچ ارتباطی با موضوع بحث آن‌ها ندارد یا آن استناد را ناقص ذکر می‌کنند و این شکل از مغالطه است که به آن «نقل قول ناقص» می‌گویند. مغالطه رایج دیگر «توسل به مرجع» است. به این معنا که گوینده برای اثبات درستی یک گزاره صرفاً به شهرت و اعتبار نویسنده استناد می‌کند تا دیدگاه غلط خود را درست جلوه دهد. در حالی که درستی یا نادرستی یک گزاره مستقل از گوینده است. مقاله مفصل‌تری در این زمینه نوشته‌ام که در شماره اخیر مجله «مطالعات خواندن» منتشر شده است.^(۱)

۴. رنج‌های واقعی در دنیای مجازی

همه چیز خاموش و خزنده شروع شد. از حدود سی سال پیش. زمانی که زمزمه گسترش اینترنت و تولد جامعه بدون کاغذ به گوش می‌رسید. همان روزها که مولفانی مثل ویلفرد لنکستر شادمانه پایان عمر کتاب چاپی را نوید می‌دادند. کسانی که پیش‌بینی می‌کردند تا سال ۲۰۰۰ کتابخانه‌ها به موزه تبدیل می‌شوند و کتاب کاغذی به تاریخ خواهد پیوست. البته ما اکنون در سال ۲۰۲۰ می‌بینیم که تقریباً تمام پیش‌بینی‌ها غلط از آب درآمد. کتابخانه‌ها هنوز زنده‌اند و کتاب چاپی هم هنوز بخش مهمی از زندگی ماست. اما در این سال‌ها اتفاق‌های مهمتری رخ داد که هواداران اینترنت و رسانه‌های الکترونیکی اصلاً تصورش را هم نمی‌کردند و آن تاثیر این ابزار بر ماهیت ارتباطات انسانی و پیامدهای عجیب آن بود.

آنان نمی‌توانستند پیش‌بینی کنند که گوشی‌های هوشمند و شبکه‌های اجتماعی درست خواهد شد که از توانایی غربی برخوردارند. توانایی در برقراری سریع ارتباط و توانایی برای نابودی تدریجی آن. شبکه‌هایی مثل رخنانه (فیسبوک) و اینستاگرام که می‌توانند امکان ارتباط میلیون‌ها نفر را فراهم کنند و همزمان آنان را از هم دور سازند. شبکه‌هایی که نه فقط ابزار ارتباطات انسانی بلکه مولفه‌های مرتبط به آن را مجازی می‌کنند. شبکه‌ای

1) <http://readingstudies.ir>

از دوستی‌های مجازی، دشمنی‌های مجازی، شادی‌های مجازی، غم‌های مجازی، امیدهای مجازی، حسرت‌های مجازی و سرانجام حیات مجازی. حیات مجازی یکی از هولناکترین پیامدهای ناخواسته فناوری ارتباطات در روزگار ماست. آنچه در همه این سالها گفتیم و شنیدیم بیشتر درباره ابزار مجازی بوده است. ناظر بر وسیله‌ها و نرم‌افزارها بوده و نه ناظر بر کاربران این ابزار و حس و حال آنان. مثلاً کتاب الکترونیکی بجای کتاب چاپی یا آموزش مجازی بجای آموزش حضوری یا تجارت مجازی به جای تجارت سنتی. اما اکنون گویی حیات آدمی در این کره خاکی دارد مجازی می‌شود به جز رنج‌های او که همچنان واقعی است. شاید به همین دلیل است که در عصر ارتباطات «تنهایی» یکی از بزرگترین مسائل روحی و روانی انسان معاصر است. تنهایی انسان در عصر ارتباطات نمونه بارزی از وضعیتی است که سقراط «آیرونی» می‌نامید. آیرونی را «جهل جعلی» ترجمه کردند که ترجمه چندان روشنی نیست. آیرونی یعنی همزمانی و همنشینی دو مفهوم متضاد. شبیه پارادوکس (متناقض نما) که در آن دو گزاره متناقض حضور دارند. مثل سکوت کرکننده، تنهایی پریهاو یا نفرت عاشقانه. در دنیای مجازی چنین وضعیتی حاکم است. همه با هم در ارتباط هستیم و از حال هم بی‌خبریم. ما در این هنگامه پر آشوب به جزیره‌های تنهایی خود تبعید شده‌ایم. رنج تنهایی تاوانی است که برای عشق به تکنولوژی می‌پردازیم. عکس‌های ما در حیات مجازی معمولاً برعکس زندگی واقعی ماست. خنده‌هایی که از اندوه خبر می‌دهد و خبرهایی که سرشار از بی‌خبری است.

با گسترش فناوری ارتباطات و گوشی‌های به اصطلاح هوشمند، ارتباطات انسانی مجازی شد اما رنجهای انسان واقعی ماند. ما به جزیره‌های مجازی تبعید شدیم اما بار رنج‌های واقعی را به دوش می‌کشیم. البته هیچ آدم عاقلی نمی‌گوید که فناوری را باید کنار گذاشت یا فناوری در ذات خود خوب یا بد است. این نوع استفاده ما از آن است که اثرش را تعیین می‌کند. تا امروز که فناوریهای نوین به همان میزان که مفید بوده‌اند برای همه گرفتاری درست کرده‌اند. ما از اثرات ناخواسته فناوری بسیار زیان دیده‌ایم. زمان آن فرا رسیده که هر یک از ما در محل کار و زندگی خود در جستجوی راهکاری برای کاهش زیان‌های فناوری باشیم. می‌توان ابتکارهای مفیدی در این زمینه داشت. اما در هر صورت نقطه کانونی آن توجه به «انسان» است. انسان فارغ از جنسیت، نژاد، رنگ پوست، دین، مذهب، زبان، سن، تحصیلات، ملیت، قومیت، شغل، طبقه اجتماعی یا هر مولفه دیگری. انسانی که امروز بیش از همیشه تنها و بی‌پناه مانده و در چنگال صاحبان زر و زور و تزویر اسیر است. انسانی که با رنج‌های واقعی‌اش در دنیای مجازی سرگردان است. بیایید انسان را از یاد نبریم. انسان را با تمام اندوهش، تنهایی‌اش و آزادی به تاراج رفته‌اش.



• وبسایت انجمن کتابداری و اطلاع‌رسانی استرالیا (آلیا)

۵. ساعت ملی خواندن

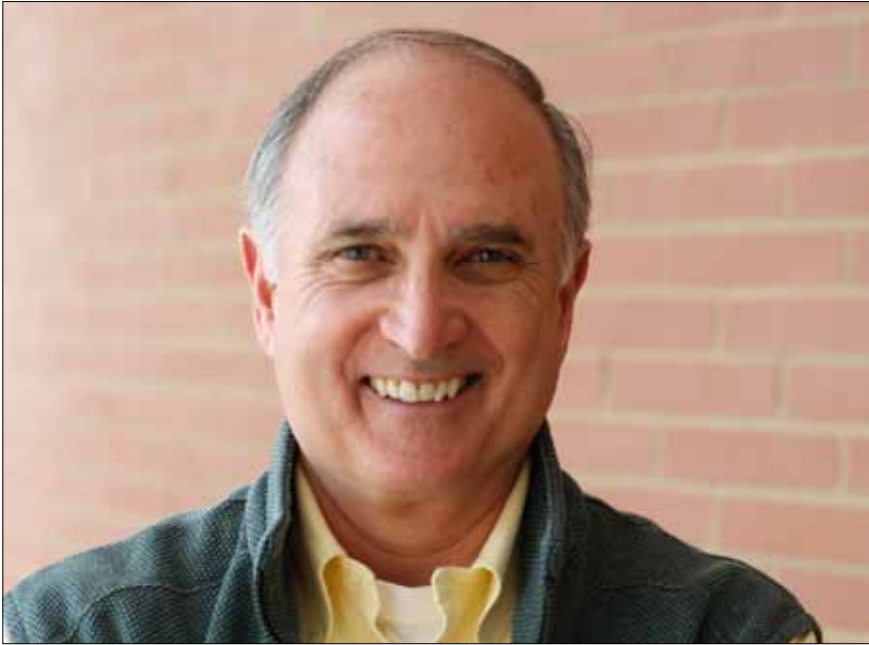
از سال ۲۰۱۲ تا کنون برنامه ای ملی در استرالیا انجام می شود با عنوان «ساعت خواندن در استرالیا»^(۱) و^(۲) روز برگزاری این برنامه در سال ۲۰۱۹ پنجشنبه نوزدهم سپتامبر بود. در روز برگزاری این مراسم از مردم دعوت می‌شود هر کجا هستند و به هر کاری که اشتغال دارند یک ساعت این روز را به خواندن کتاب اختصاص دهند. آن‌ها می‌توانند برای این کار به نزدیکترین کتابخانه عمومی شهر یا روستای خود مراجعه کنند و در یک برنامه گروهی خواندن حضور یابند؛ یا در خانه و محل کار این یک ساعت را به خواندن کتاب بپردازند. برای بزرگداشت این روزها کتابخانه‌ها، موزه‌ها، مدرسه‌ها، دانشگاه‌ها و سایر مراکز آموزشی و فرهنگی از مدت‌ها قبل تبلیغ می‌کنند و برنامه‌های ویژه کتابخوانی تدارک می‌بینند. ساعت ملی خواندن بهانه‌ای است برای دعوت مردم به کتابخانه‌ها و ترویج مطالعه در اقشار مختلف. گزارش فعالیت‌هایی که در این زمینه انجام شد در ۱۳۰ صفحه در سایت «انجمن کتابداری و اطلاع‌رسانی استرالیا» (آلیا)^(۳) منتشر شده است. برای اطلاعات بیشتر درباره این ابتکار می‌توانید به سایت ساعت ملی خواندن^(۴) و سایت آلیا مراجعه کنید.

1) Australian Reading Hour

2) <https://www.readinghour.org.au>

3) <https://www.alia.org.au/>

4) <https://www.readinghour.org.au/>



• دیوید اور

۶. آموزش سواد بوم‌شناختی (سواد اکولوژیک)

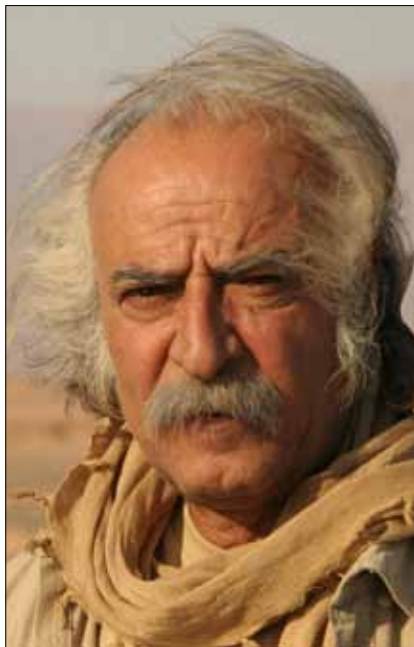
آلودگی محیط زیست، گرمایش زمین و نابودی بسیاری از گونه‌های گیاهی و جانوری در چند دهه اخیر همگی حکایت از آن دارد که انسان معاصر به رغم همه موفقیت‌هایی که در قلمرو علم و صنعت کسب کرده در مدیریت ذخایر طبیعی به شدت ناموفق بوده است. بی‌تردید عوامل بسیاری در بروز این مشکلات نقش داشته و دارند، اما در این میان نمی‌توان ناکارآمدی آموزش و پرورش را در مقیاس جهانی نادیده گرفت. بخش عمده‌ای از آموزش دنیای معاصر بر بنیاد رقابت و کسب موفقیت فردی متمرکز است. مدرسه و دانشگاه همچون میدان مسابقه‌ای است برای کسب موفقیت فردی بیشتر و بی‌اعتنا به آنچه در جامعه و محیط زیست می‌گذرد. در حالی که حساسیت به اهمیت محیط زیست را باید از کودکی آموخت. همانطور که به تعبیر زنده‌یاد توران میرهادی «صلح را باید از کودکی آموخت».

در نتیجه متفکرانی همچون دیوید اور^(۱) معتقدند جهان امروز ما بیش از آنکه به آدم‌های موفق نیاز داشته باشد به آدم‌های مهربان و مسئول نیاز دارد. آنان که بجای موفقیت فردی در جستجوی موفقیت اجتماعی هستند و به جای تلاش برای سبقت از دیگران در جستجوی همکاری با آنان هستند و به جای تمرکز بر موفقیت شخصی

1) David Orr



• دکتر غلامعلي بسكي



• محمدعلي اينانلو

خود افقي بسيار وسيعتر پيش رو دارند. ديويد اور از بنيان گذاران «سواد بوم شناختي»^(۱) است و در تمام اين سال ها کوشيده اين مفهوم را در عرصه هاي اجتماعي و بويژه آموزش نسل جوان معرفي کند. او در سال ۱۹۹۲ کتابي با عنوان «سواد بوم شناختي: آموزش و تحول به سوي جهاني فرا مدرن»^(۲) نوشت که همچنان يکي از آثار پراستناد در اين زمينه محسوب مي شود. منظور از سواد بوم شناختي آگاهي کل نگر به جهان است که به کمک آن انسان مي تواند رابطه خود با دنياي پيرامون خویش بهتر بفهمد. انساني که از سواد بوم شناختي برخوردار است به خوبي مي داند که سلامت و سعادت شخصي فقط در گرو سلامت و سعادت اجتماعي و جهاني ميسر است. در نتيجه به مسائل زيست محيطي و اجتماعي حساس است و به سهم خود براي بهبود شرايط محيطي موجود مي کوشد. دکتر غلامعلي بسكي و محمد علي اينانلو از جمله عاشقان طبيعت بودند که در طول عمر پربرکت خود با تمام توان براي آموزش مفاهيم سواد بوم شناختي کوشيدند. يادشان گرامي و راهشان پر رهرو باد.

1) Ecological Literacy

2) Ecological Literacy: Education and the Transition to a Postmodern World